

انتقال مرکز خلافت از بغداد به مرو ، انتقال ولایت مهدی از آل عباس به آل علی و تبدیل شعار سیاه عباسیان به شمار سبز علویان و افتادن زمام امور به دست ایرانیان سبب گردید که سران خاندان عباسی و قوم عرب به طغیان برخاسته ابراهیم بن مهدی عم مأمون پسر منصور را بخلافت بردارند. در روضه الصفا آمده: « چون آن جماعت خیر ولایت عهد امام رضا شنیدند بر مأمون لعنت کرده گفتند او از صلب رشید نیست که اگر فرزند او بودی بایستی که خلافت از خاندان پدر بدیردی و بعد از تقدیم استشاره و استخاره به ابراهیم بن مهدی عباسی بیعت کردند» (۱)

آگاهی بر این حوادث مأمون را متوجه اشتباه خود کرد. بیدار و نگران ساخت. آنچه در باب انتقال خلافت به آل علی گفته بود انکار کرد. چندی بعد فضل وزیر در حمام سرخس کشته شد. علی بن موسی الرضا در طوس بسبب انگوری که از آن خورده بود و گویند مسموم بود وفات یافت و حسن بن سهل والی عراق نیز دیوانه شد و او را بزنجیر بسته در خانه خویش بازداشتند. مأمون رهسپار بغداد شد سال ۲۰۲ هـ.

همانطوریکه اشاره شد فضل در فنون و علم مهارت کافی داشت خصوصاً در فن احکام و نجوم سرآمد اقران بود. ابن خلکان مینویسد: « فضل از مطلع ترین مردم در علم ستاره شناسی و بهترین آنها در درستی احکام نجوم بوده» (۲) و در این باب حکایات حیرت انگیزی از او نقل میکنند که از نوادر بنظر می آید. جبرئیل بختیشوع (۳) از مأمون نقل کرده است ، در آن وقت که در خراسان بودم از فضل بن سهل در علم نجوم چیزی مشاهده نمودم که عقلا را در آن حیرت

۱ روضه الصفا جلد سوم ص ۱۴۳

۲ ابن خلکان الجزء الاول ص ۴۵۱

۳ - جبرئیل بختیشوع از عیسویان نظوری ایران رئیس طبیبای دربار هارون و مأمون بود که کتب طبی زیاد عبری ترجمه کرده است. برای اطلاع بیشتر بمقاله نگارنده در مجله وحید سال ۱۳۵۰ تحت عنوان: ال بختیشوع رجوع شود.

است صورت حال چون ظاهر را بدفع علی بن ویسی ارسال داشتم آنچه در خزانه بود دروجه علوفه لشکر او صرف شد ، بعد از چند روز بقیه لشکر بواسطه مواجب بدرخانه آمده آغاز تشدد کردند فضل بمن گفت چه شود اگر یک لحظه به بام بر آیی و بر فلان منظر بنشینی؟ گفتم او را این عمل بچه وصله ایشان می نشیند گفت از آنجا بر نیایی مگر آنکه خلیفه روی زمین باشی من در دل خود آن را حمل براسته زاء کرده جهت تسلی خاطر او بدانجا رفتم و سعی های آن جماعت بنیاد سفاهت کرده کار بجائی رسید که چند بار اراده کردم که بزیر آمده در میان ایشان روم که شاید آزر و حیانه نموده ترك فساد نمایند دیگر خود را از آن بساز داشتم اما فضل اصلا ملتفت نگشته در اضطرابی که در آفتاب داشته بودمی - نگریست . رجاله لشکر قدم از جاده ادب بیرون نهاده خواستند که در خانه آتش زنند من از غایت سراسیمگی اراده زیر رفتن کرده در باطن افکار فضل اصرار داشتم فضل مرا سوگند داد که ساعتی دیگر صبر کن و گفت والله که فرود نیایی مگر به خلافت و بعد از ساعتی فضل گفت هیچ جمازه سواری در صحرا میبینی که با تعجیل می رانده باشد؟ من به غلامان گفتم بنگرید که این نوع کسی بنظر شما در می آید یکی گفت سیاهی مینماید اما حقیقت معلوم نیست که چه کسی است القصة آن جمازه سوار نزدیک رسیده بعضی از لشکریان به استقبال اورفتند و او را در میان گرفته خبری می پرسیدند بیکبار صدای مژده و مشتاق از هر گوشه بر آمده و سوار قاصدی بود که طاهر ذوالیمینین سر علی بن عیسی را مصخواب و فرستاده بود . معارف لشکر که آن خبر شنیدند همه بقدم اعتذار پیش آمده زبان تهنیت خلافت گشادند و من از آنجا با خاطری خوش بزیر آمدم ، (۱)

طبری و ابن مسکویه مینویسند : فضل در علم نجوم بنایه ماهر بود و از روی نجوم میدانست که غلبه مأمون را خواهد بود و عاقبت کار از اوست این را بمأمون اعلام نمود و مأمون بر محاربه امین دل نهاد .

ولی مأمون در حق این وزیر کمال نامردی را نشان داد او را توسط چهار تن از غلامان خود بنامهای : غالب بن اسود مسعودی ، فرخ دیلمی ، موفق صقلی

و قسطنطین رومی بقتل رسانید . ۲۰۲ ه .

ابن اثیر مینویسد : استاذسیس (۱) فرزندی داشت که نامش غالب و مامای (۲) مأمون بود و همین شخص وزیر معروف فضل ابن سهل ذوالریاستین را در گرما بئسرخس کشت (۳).

فضل با کمک از اطلاعات نجومی مرگ خویش را پیش بینی کرده بود صاحب تجارب السلف در این مورد مینویسد : « فضل بن سهل نجوم نیکو میدانست و در طالع خود دیده بود که فلان روز خون او در میان آب و آتش ریخته شود . آن روز بحمام رفت آنجا فصد کرد گفت خون میان آب و آتش ریخته شد . بیچاره ندانست که اذا جاء القضاء عمی البصر یعنی (هرگاه قضا بیاید چشم انسان کور می شود بقول مولانا . چون قضا آید طبیب ایله شود .) چون از گرما به بیرون آمد چهارکس کاردها کشیده روی باو نهادند و او را بکشتند . در روضه الانوار چنین آمده که «مأمون بعد از قتل فضل نزد مادرش فرستاد که اگر چیزی از متروکات فضل لایق سرکار ما باشد بفرست که در برابر آن رعایت کرده شود . مادر فضل صندوقچه بهر و قفلی که بر آن بود نزد مأمون بفرستاد . چون سر آن را گشودند در جی سر بهر ظاهر گشت سر آن را نیز گشودند حریر پاره ای بیرون آمد که فضل خود نوشته بود و مدت ایام حیات و وقت هلاک خود را ذکر نموده بود که در فلان روز در میان آب و آتش کشته گردد » (۴)

۱ - استاذسیس از اهالی بادغیس هرات سال ۱۵۰ ه (۷۶۷ میلادی) علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد . این شورش از نظر فکری و انقلابی مهم و بی نظیر بود ولی چندان طول نکشید و بسال ۱۵۱ ه گرفتار خود و بیش از هفت هزار از پیروانش کشته شدند .

۲ - کلمه «ماما» در فارسی افغانستانی بمعنی دایی (برادر مادر) است چون بقولی مراجل دختر استاذسیس را هارون الرشید بزنی گرفت و مأمون از او و هارون بدنیا آمد .

۳ تاریخ افغانستان از عبدالحی حبیبی .

۴ - روضه الانوار ص ۲۸۴

در حیب السیر این داستان چنین آمده است: « مأمون بعد از قتل فضل بن سهل کسی نزد مادرش فرستاده پیغام داد که از متروکات فضل آنچه مناسب دانی جهت ما ارسال نمای . مادر فضل صندوقی مختوم و مقفل پیش مأمون فرستاد و چون مأمون سر صندوق باز کرد در آنجا صندوقچه‌ای یافت که نیز مختوم بود و در آن صندوقچه درجی دید از آن درج حریر پارهای بیرون آمد که فضل بر آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما قضی الفضل بن سهل علی نفسه قضی انه یمیش ثمان واربعین سنه ثم تقیل بین ماء و نار . مأمون و حضار مجلس در این حکم متعجب گشته بر کمال دانش او آفرین کردند » (۱)

مأمون پس از کشته شدن فضل دستور داد قاتلین بمجازات رسند . تامردم خراسان قتل آن وزیر را حمل بر کینه قاتلین نسبت بفضل نمایند و بر خلیفه ایراد بگیرند .

صاحب تجارب السلف هندو شاه نخجوانی گوید: « مأمون ایشان را بگرفت و بکشت . ایشان می گفتند که تو ما را فرمودی که او را بکشیم و اکنون از ما قصاص میخواهی ؟ گفت شما را به اقرار شما که او را کشته اید بکشم و بدین دعوی که من شما را فرموده ام از شما بینه میخواهم . تا بفرموده ما را کشتند » (۱)

و بروایتی بعضی از ایشان گفتند که خواهرزاده فضل علی بن سعید ما را بدین حرکت تحریر نمود (۲) و بقولی گفتند . امیر از خدای بترس نه تو ما را بدین کار فرمودی و وعده‌ها دادی ؟ مأمون گفت . من میدانستم که شما در جواب به این بهانه تمسک خواهید جست . آنگاه فرمان داد تا هر چهار را گردن زدند » (۳)

بدین ترتیب فضل که برای ایرانی و بنام ایرانی به مبارزه برخاسته بود و بایاری کردن مأمون در مقابل امین توانسته بود نفوذ و قدرت از دست

۱ - حیب السیر جلد دوم ص ۲۵۶

۲ - تجارب السلف ص ۱۵۹

۳ - روضة الصفا جلد سوم

۴ - « »

رفته ایرانیان زمان برامکه را بار دیگر بدست آورد از بین رفت .
و سهل خود شاید بر نامه‌های بزرگتر از این داشت. مینویسند که فضل روزی
« بایکی از ارکان دولت مأمون گفت سعی من در این دولت از ابومسلم بیشتر
است . او گفت ابومسلم دولت از قبیله به قبیله رسانید و تو از برادر به برادر
رسانیدی . گفت اگر عمر باشد از قبیله به قبیله رسانم .

الفخری از قول فضل می نویسد : زمامداری امور مأمون را از بهر
اندوختن ثروت و خواسته نخواستم بلکه تا فرمان من از خاور و تا باختر
کارگر شود و در سراسر کشور پذیرفته گردد .

دیگر از افراد مشهور این خاندان در تاریخ. ابومحمد بن حسن سهل
برادر فضل وزیر است که در دوران وزارت برادرش ومدت اقامت مأمون در
مرو حکومت نواحی غرب کشورهای اسلامی را بهمه داشت . اعراب دل
خوشی از او نداشتند او را که نومسلمان بود برای تحقیر « محبوس زاده »
میکفتند و به امارت او راضی نبودند . حسن بن سهل ایرانی مایل به تشیع
نتوانست اعتماد اعراب را بخود جلب کند . شورهای ممتد در بغداد و اطراف
همه برای طرد و عزل وی بود .

علویان در گوشه و کنار از آشفتگی اوضاع بنفع خود استفاده کرده سر
بشورش برداشتند. وعباسیان پس از اعلام ولایتعهدی علی بن موسی الرضا در بغداد
و دیگر نقاط بر مأمون شوریدند و همانطوری که گذشت غیاباً او را از خلافت
خلع عموی ابراهیم بن مهدی را خلیفه خواندند . (۱)

مأمون مدتها از این قضایا بی اطلاع بود . و در گاه که فتنه ظاهر شدی
فضل بن سهل آنچه به برادر مربوط بود با مأمون در میان نمی آورد و از او
پوشیده میداشت و میگفت آن فتنه‌ها جهت علویان است ، (۲) و بدین وسیله
مأمون را بی خبر نگه داشته بود چون نمیخواست ضعف برادر در اداره امور غرب

بر مأمون آشکار گردد . و بعد نیز مینویسد که اطلاع مأمون از قیام عباسیان بضرر خود او و امام رضا تمام شود ولی سر انجام چشم مأمون گشوده شد و علی بن موسی الرضا که خیر عامه و صلاح ملک را بصلاح شخصی ترجیح می داد و در زندگی راستگویی پیشه داشت مأمون را از این حال خبر داد و اوضاع را برای او شرح داد و « نصیحتها کرد از چند چیز که بروی همی پوشیده داشت اندر کار مملکت. مأمون گفت: جزا که الله باین عمی خیراً و از آن پس عزم بنفاد کرد و کسی را فرافز کرده بود از مجهولان تا فضل بن سهل را بکشند » (۲)

قتل فضل وزیر کاردان ایرانی موجب قیل و قال فراوان شد مردم مأمون را مجرک این قتل دانستند زیرا گذشته از اینکه فضل بمأمون استیلا جسته و اخبار را از او مکتوم داشته بود اسکات مخالفین هم لازم بود و چنین اقدامی را اقتضا نمیکرد ولی مأمون از این نسبت که باو دادند ابا نموده و از مرگ فضل اظهار تأثر و ملال و قاتلین را مجازات کرد و به حسن بن سهل برادر فضل سهسالار بنفاد نامه تسلیتی فرستاد و او را بوزارت نسوید داد . مینویسند وقتی فتنه و آشوب و جنگ از سرحد ایران تا یمن زبانه میکشید کسی از ترس فضل جرأت نمیکرد این اخبار را به اطلاع مأمون برساند . بالاخره آشوب و انقلاب عراق صورت خطرناکی بخود گرفت و فضل با همه رشک و حسادت که بهر ثمه سردار معروف مأمون داشت ناچار شد او را برای از بین بردن قدرت ابوالسرایا که در کرخه شورش برپا کرده بود روانه عراق نماید . هر ثمه او را شکست داد و ازین برد و پس از فرو نشاندن این آشوب از جانب وزیر مأمور شد که بطرف مصر حرکت کند ولی هر ثمه از قبول این فرمان سر باز زد و بمرو آمد تا خلیفه را از خطراتی که وی را احاطه کرده بود مطلع سازد و بمحض ورود به مرو با کلمات تند و بالحن سربازی مأمون را ازمشکلات و خطراتی که از هر سوی خلافت وی را متزلزل کرده بودند واقف ساخت ولی وقتی از پیش مأمون بیرون رفت مورد حمله کسان فضل قرار گرفت و چند روز بعد جان سپرد . مرگ او سبب طغیان لشکریان طرفدار وی در بنفاد شد و از اطاعت حسن بن سیل سر باز زدند او را مجوس بن مجوس گفتند و بجای وی منصور بن مهدی را بحکومت انتخاب نمودند و این شخص این مقام را موقتاً تا زمانیکه مأمون کسی را بجای حسن بحکومت آن نواحی فرستد متقبل گردید و در چنین موقعیتی علی بن موسی الرضا مأمون را از دخالت اوضاع مطلع ساخت .

(بقیه در شماره بعد)